



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواریگی نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

## عروج جنبش خودانگیخته، کدام راه؟

نقدی بر مقالهی مقایسه‌ی دو نوع جنبش خودانگیخته در جامعه‌ی ما

کریم منیری



اردیبهشت ۱۴۰۱

چندی پیش مقاله‌ای با عنوان «مقایسه‌ی دو نوع جنبش خودانگیخته در جامعه‌ی ما» به قلم علی فرزانه منتشر شد. این مقاله، بدون توجه به مقدمه‌ی آن، از دو جهت قابل توجه است. ۱- با نگاهی در مجموع همه‌جانبه مبارزات کارگری را آسیب‌شناسی و بررسی کرده و کم‌تر درگیر جنبه‌ی کارگرزدگی شده است. ۲- تلاش می‌کند به ضرورت خروج از وضعیت کنونی و فرا رفتن از آن بپردازد، یعنی وضعیت فرسایش و گیرافتادگی جنبش کارگری در موقعیتی تاریخی که برای برون‌رفت از بن‌بستی که در آن گرفتار آمده راهی پیش روی خود نمی‌بیند. اما من در نوشته‌ی حاضر قصد دارم به کاستی‌های این مقاله و پیامدهای ایده‌های مطرح شده در آن برای مبارزه‌ی طبقاتی طبقه‌ی کارگر ایران بپردازم.

علی فرزانه به درستی به درجا زدن جنبش مطالباتی کارگری اشاره کرده و در تجزیه و تحلیل این وضعیت بر این نکته انگشت گذاشته که حاکمیت به سبب آن که خود کارفرماست، به جای آن که به عنوان حاکمیت واسطه‌ی سرمایه و نیروی کار باشد، ناگزیر حتی در برابر خواسته‌های اقتصادی کارگران نیز تمام قد می‌ایستد، و آن را مدیریت و سرکوب می‌کند. با این حال این مقاله دستاوردهای مبارزات مطالباتی کارگران را در ایستادگی در برابر این وضعیت بسیار دست کم می‌گیرد، تا جایی که اشاره‌ی چندانی به این دستاوردها نمی‌کند و به سادگی از کنار آن‌ها می‌گذرد. درست است که مبارزات کارگری ایران تاکنون بسیار پراکنده بوده است، به گونه‌ای که گاه به دشواری می‌توان از «جنبش» کارگری سخن گفت و بیش‌تر شاهد حرکات پراکنده‌ی کارگران غیرمتشکل بوده‌ایم، با این حال روند همین حرکات پراکنده طی چند سال اخیر واجد ویژگی‌های مثبتی است که نادیده گرفتن آن‌ها مسیر یافتن راه‌حل‌های فرارفتن از وضعیت کنونی را مخدوش می‌کند. بررسی این ویژگی‌ها و دستاوردها به اندازه‌ی توجه به کاستی‌ها و نقاط ضعف جنبش کارگری اهمیت دارد.

یکی از مسائلی که نویسنده‌ی مقاله به آن پرداخته است، بدون آن که چندان بر آن تأکید کند، صرف شدن بیش از حد انرژی کارگران در جهت سندیکاسازی است. این موضوع شایسته‌ی توجه و تمرکز بیش‌تر و عمیق‌تر است. روشن ساختن اهمیت و ضرورت تشکیل سندیکا و این که چرا کارگران ایران حتماً باید تشکل‌های قوی و نیرومند داشته باشند، نکته‌ای است که تلاش می‌کنم ضمن نقد مقاله‌ی مورد بررسی به آن بپردازم.

آقای فرزانه در این نوشته با اشاره به خواسته‌های مطالباتی کارگران و نحوه‌ی مبارزه برای کسب آن، معتقد است که رژیم قادر است با قدرت مانوری که دارد به نوعی این مبارزه را مهندسی کند، و می‌نویسد: «در مقابل، شورش خیابانی چون از آغاز صلاحیت رژیم را انکار می‌کند و برای حفظ شاکله‌ی خود در برابر تهاجم حتمی نیروی قهری رژیم و خنثی کردن دستگاه اطلاعاتی آن، مثل شناسایی افراد بر اساس محل کار و سکونت، بی‌درنگ به منطقه‌ی امن و تعریف‌نشده‌ی خیابان پا می‌گذارد تا با استفاده از فضای قابل

گسترش آن قدرت مانور شد را برای دفاع و مقابله به مثل تا حد امکان با رژیم موازنه کند، مجالی برای مهندسی رژیم باقی نمی‌گذارد و آن را ناگزیر می‌کند که به منظور حفظ برتری اولیه و پیشگیری از خطر از دست دادن شالوده‌ی نظم خود به سرکوب فوری شورش پردازد.»

شاید بتوان گفت که این نگاه از زاویه‌ی آسیب‌شناسی جنبش کارگری می‌تواند درست باشد اما از زاویه‌ی ارائه‌ی راه‌حل، که گویا تجویز شورش خیابانی است، نادرست است. چنین مقایسه‌ای اصولاً نادرست است زیرا کارگران در چارچوب نظام حاکم کار و زندگی می‌کنند و ناگزیر حاکمیت را، همچنان که سرمایه و سرمایه‌دار را، به رسمیت می‌شناسند، چون خود نیز بخشی از کلیت نظام سازوکار اجتماعی موجود هستند. کارگران در فرایند کار و زندگی‌شان به خواسته‌هایشان پی می‌برند و آن‌ها را همچون بخشی از زندگی‌شان بیان می‌کنند. کارگر برای بهتر کار کردن نیاز به ابزار و وسائل ایمنی، و برای بهتر زندگی کردن نیاز به دستمزد بیش‌تر دارد. او برای کسب آن‌ها الزاماً نخست آن‌ها را از کارفرما مطالبه می‌کند و هنگامی که از این روش‌ها ناامید شد ممکن است به شورش خیابانی روی آورد. مشکل و اشتباه مهم آقای فرزانه در این است که هر شورش خیابانی را - که غالباً و البته نه همیشه - به حق هم هست، شورش کارگری تصور می‌کند. در حالی که اعتراضات ۹۶، ۹۸، و شورش‌ها و اعتراضات مربوط به کمبود آب و قطع برق و اعتراضات به گرانی کالاها که در روزهای اخیر در خوزستان و لرستان و... جریان دارد - اعتراضات کارگری، به معنی اخص کلمه، نیستند بلکه اعتراضات توده‌ای‌اند و تهی‌دستان شهری، دانشجویان، دانش‌آموزان، زنان و جوانان غالباً بی‌کار نیروهای اصلی این جنبش‌ها را تشکیل می‌دهند. این سخن بدان معنا نیست که کارگران در این اعتراضات حضور ندارند، بی‌گمان کارگران در کنار طبقات دیگر با شرکت انفرادی در این اعتراضات، حقوق اجتماعی پایمال‌شده‌ی خود را طلب می‌کنند. اما این جنبش‌ها را نمی‌توان شورش‌های کارگری نامید و به طریق اولی نمی‌توان آن‌ها را اعتراض سیاسی طبقه‌ی کارگر به حساب آورد. اشتباه آقای فرزانه این است که این مبارزات را مبارزات و جنبش خودانگیخته‌ی کارگری تلقی می‌کند.

تجربه‌ی تاریخی نشان داده است که مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در همه‌ی کشورها، هم اقتصادی هم سیاسی، هم مسالمت‌آمیز هم قهرآمیز، هم قانونی هم غیرقانونی، هم علنی و هم مخفی بوده است. مبارزه برای آزادی و مبارزه برای معیشت و برابری دو مسیر جداگانه نیستند. بنابراین نمی‌توان مبارزات کارگری را محدود به مبارزات اقتصادی، که آقای فرزانه اصطلاح نادرست «صنفی» را برای آن به کار می‌برد، دانست؛ و در نتیجه چون آن را ناکافی، یا نه‌چندان سازنده تشخیص داده‌ایم، آلترناتیو شورش را به جای آن مطرح کنیم.

آقای فرزانه در بخشی از مقاله می‌نویسد: «شورش خودانگیخته‌ی خیابانی انتخاب طبیعی جامعه پس از چهار دهه مقابله با استبداد ساختاری است. [شاید بهتر است گفته شود که این وضع به جامعه تحمیل شده

است تا انتخاب طبیعی آن باشد] کم‌ترین دستاورد این مضمون و شکل مبارزه این است که داروندار استعداد انقلابی جامعه را در هر دوره معلوم می‌کند و جنبش با تمام توان عینی و ذهنی خود در آن دوره‌ی معین یا شکست می‌خورد یا راه خود را می‌گشاید. [همین خصوصیت را می‌توان برای مبارزه اقتصادی و طبقاتی کارگران نیز قائل شد، که دائماً تمام توش و توان خود را عرضه می‌کند ولی به دلیل حاکمیت استبدادی شکست می‌خورد] مبارزه‌ی صنفی، اما، در محیط استبداد ساختاری میهن ما با گره‌ای کور روبه‌رو است؛ از یک طرف ضرورتی عینی مربوط به رابطه‌ی سرمایه‌دار است که در ابعاد نهایی‌اش می‌تواند به تضاد طبقاتی میان طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی سرمایه‌دار و در ایران به تضاد طبقه‌ی کارگر با حکومت سرمایه‌دار منتهی شود، و از طرف دیگر ابزار اصلی پیشبرد این مبارزه، یعنی اتحادیه‌های وسیعی که اکثریت اعضای هر رشته‌ی صنعتی را در بر بگیرد به علت تسلط استبداد مطلق ناممکن است. [آیا نمی‌توان همین ناممکن بودن را در رابطه با شورش خیابانی نیز بیان کرد؟] جنبش خودانگیخته‌ی صنفی، با وجود ناگزیری عینی‌اش، به این علت که از نظر سیاسی امکان متناظر با خود را در وجود حکومتی نمی‌یابد که استعداد مبادله و کنش و واکنش مسالمت‌جویانه با آن را داشته باشد همواره وا می‌رود و از دستیابی به مزیت ویژه‌ی این نوع جنبش، یعنی رفع پراکندگی در میان طبقه‌ی کارگر باز می‌ماند. پس مبارزه‌ی صنفی که در نهایت یکی از اندام‌های ارگانیک جامعه‌ی سرمایه‌داری و بخشی از سازوکار رقابت‌آمیز آن برای مقابله با گرایش دائمی بورژوازی به کاهش مزد از طرف طبقه‌ی کارگر است، بنا به طبیعت ویژه‌ی سرمایه‌داری استبدادی در کشور ما به عنوان بازتاب **انحصار دولتی بر سرمایه‌ی کل اجتماعی** و نافی هرگونه رقابت، در ایفای نقش خود مفلوج و ناکارآمد از آب در می‌آید. تضاد پیش‌گفته موجب عقیم‌ماندن مبارزه‌ی صنفی مستقل و قائم به خود است.» (جملات داخل کروشه و تاکیدات از من است).

این که ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که در «اشتباهی تاریخی» به سر می‌برد و حاکمیت، خود کارفرما است و کارگران را درگیر مبارزه‌ای نالازم و «اشتباهی» از نظر تاریخی کرده است یک سوی قضیه است. ولی این اشکال کار کارگران و یا اشتباه آنان نیست، «اشتباه» تاریخ است. درست است که حاکمیت در کشورهایی مانند ایران با حاکمیت بسیاری از کشورهای کنونی جهان متفاوت است، اما این که دولت خود کارفرما باشد به‌خودی‌خود مانع مبارزات اقتصادی کارگران نمی‌شود. در سه دهه پس از پایان جنگ جهانی دوم دولت نقش بسیار بزرگی در مالکیت بنگاه‌های بزرگ در انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالیا، سوئد و غیره داشت اما کارفرما بودن دولت مانعی در راه مبارزات اقتصادی و سیاسی کارگران نبود، به‌عکس مبارزات کارگری در مؤسسات دولتی مانند راه آهن و معادن زغال‌سنگ در انگلستان، راه آهن و اتومبیل‌سازی و آموزش و پرورش در فرانسه، مؤسسات دولتی در ایتالیا و سوئد و غیره وسیع و فراوان بود. حتی هم اکنون

مبارزات کارگری فرانسه در راه آهن که دولتی است قوی تر از مؤسسات خصوصی است. در ایران اساساً مالکیت دولتی نیست که مشکل مبارزات اقتصادی کارگران است، بلکه استبداد دولتی است که، هم در مؤسسات خصوصی و هم دولتی، مبارزات اقتصادی - اجتماعی و به طریق اولی مبارزات سیاسی کارگران را سرکوب می کند. همان دستگاه استبدادی که شورش های خودانگیخته ی خیابانی را سرکوب می کند.

برای احتراز از این «اشتباه» می بایست راهی یافت؛ به عبارت دیگر اشکالات مبارزه را باید در چارچوب خود آن مبارزه جست و جو کرد و نه خارج از آن چارچوب. این که مبارزه در چارچوب شورش خیابانی می تواند دستاوردهای خاص خود را داشته باشد، بحث دیگری است و مانعی برای مبارزه ی طبقاتی کارگران ایجاد نمی کند. زمانی که بحث مبارزات طبقاتی طبقه ی کارگر (و در این جا طبقه ی کارگر ایران) است، باید تماماً بر خود این مبارزه متمرکز شویم و اشکالات و راهیابی را در همین چارچوب دنبال کنیم. شورش خیابانی، چه سازمان یافته و چه خودانگیخته، مبارزه ای است نه کلاً جدا از طبقه و مبارزه اش، بلکه در مسیری است مجزا از آن و با قانون مندی های خاص خود. بنابراین ما از دو مقوله ی جدا از هم سخن می گوئیم، که شاید در مقطعی با هم تقاطع زمانی و مکانی داشته باشند و احتمالاً شورش خیابانی بتواند در خدمت جنبش طبقه ی کارگر قرار گیرد.

نویسنده ی مقاله در عین حال که آسیب شناسی مبارزات کارگری را پیش می برد ولی در جاهایی دچار نوعی بی مبالاتی و بی توجهی می شود و بدون توضیح از کنار مسائلی رد می شود، که می تواند باعث سردرگمی خواننده شود. او در بخشی از مقاله می نویسد: «در حالی که مبارزه ی صنفی حتی در حالتی که مثل اعتصاب پروژه ای های نفت به طور طبیعی از نظر جغرافیایی سراسری است، به دلیل تنگنای مطالبات خاص توده ی محافظه کاری که پشت سر دارد، یعنی به دلیل **خصلت غیر طبقاتی اش**، حتی نمی تواند همین وضعیت سراسری طبیعی خود را حفظ کند و از هر دو جنبه آهنگ و آگرایی و تنگ مرزی دارد.» (تأکید از من است). آقای فرزانه فراموش می کند که کارگران در درجه اول انسان های اجتماعی هستند؛ یعنی وابسته به اجتماعی هستند که در آن رشد کرده اند و تحت سنت ها و آداب و رسوم محل زندگی خود هستند. برای مثال او از این متعجب شده است که چرا کارگران هفشجانی سفره ی خود را در میانه ی اعتصاب ها از دیگران جدا کرده اند و یا چرا کارگران هپکو در همان محلی جمع نشده اند که کارگران آذربایجان جمع شده بودند. هفشجان منطقه ای روستایی از توابع شهر کرد است که می توان گفت عمدتاً زادگاه کارگران جوش کار لوله در سرتاسر پروژه های لوله کشی گاز و نفت ایران و شاید بخشی از منطقه است. این کارگران توسط کارگران قدیمی این رشته در همان منطقه تعلیم می بینند و به شکلی نسبتاً سازمان یافته وارد کار می شوند؛ یعنی به نوعی از

ابتدا سازمان یافته هستند و تحت رهبری هم‌شهری‌های قدیمی و استادکارشان وارد کار و حتی مبارزه شده‌اند. آن‌ها خود را صاحب‌خانه می‌دانند و از دیگران انتظار دارند که تحت نظر آن‌ها عمل کنند. و چون چنین چیزی عملی نمی‌شود، شکیبایی خود را از دست می‌دهند و پیگیری خواسته‌ها را به سبک خود دنبال می‌کنند. شناخت این ضعف مهم است اما واکنش در مقابل آن بسیار نادرست و تنگ‌نظرانه است.

بسیاری کارگران ایران هنوز این بینش، توان و فرصت را به دست نیاورده‌اند که از روستا و در نتیجه از تفکر روستایی یا محلی خود فاصله بگیرند و دیدگاهی فراگیر مبتنی بر همبستگی طبقاتی را در خود تقویت کنند. طبقه‌ی کارگر صنعتی ایران تنها چند نسل سابقه دارد. کارگران هپکو و آذرآب اراک اغلب از نقاط دیگر ایران می‌آیند و برخلاف تصور آقای فرزانه هم‌شهری نیستند، ضمن آن‌که اگر هم باشند در اصل مسئله‌تغییری ایجاد نمی‌کند. کارگران ایران در درجه‌ی اول باید به مثابه‌ی یک طبقه رشد کنند. آن‌ها هنوز خلعت یک طبقه‌ی واحد را بر تن نکرده‌اند و خود را متعلق به یک جمع واحد نمی‌دانند. آن‌ها هنوز صرفاً کارگران ماشین‌سازی، هپکو، آذرآب، کمباین‌سازی، آلومینیوم، واگن‌پارس و غیره هستند. آن‌ها اراکی، تبریزی، بچه پامنار، هفشجانی و غیره هستند. ما همچنان در یک کارخانه کارگران لر هفت‌لنگ را در مقابل کارگران ایل چهارلنگ می‌بینیم که هنوز توانایی فراموش کردن اختلافات ایلی خود را ندارند. با این وجود اگر همین کارگران را با یک نسل قبل مقایسه کنیم، متوجه رشد و ارتقای آگاهی طبقاتی‌شان خواهیم شد.

اشاره به این بخش از مقاله گلایه از نویسنده‌ی آن نیست. مقصود این است که برای خواننده‌ای چون من قابل درک نیست که چرا چنین خصوصیتی را باید دال بر غیرطبقاتی بودن کارگران بدانیم. ایشان می‌نویسند: «به دلیل تنگنای مطالبات خاص توده‌ی محافظه‌کاری که پشت سر دارد، یعنی به دلیل

**خصلت غیرطبقاتی‌اش**، حتی نمی‌تواند همین وضعیت سراسری طبیعی خود را حفظ کند و از هر دو جنبه آهنگ واگرایی و تنگ‌مرزی دارد.» (تاکید از من است.) نویسنده نخست باید روشن کند که بنا به پیش‌فرض این مقاله کارگران چه کسانی هستند. مبارزان کارکشته‌ای که به هیچ‌چیز جز مبارزه نمی‌اندیشند و هر روز کوچک‌ترین عملکردهای خود را موشکافانه بررسی و نقد می‌کنند؟ آن‌ها برای رسیدن به مطالباتشان دست به کنش می‌زنند، اشتباه می‌کنند، گاه پیشروی می‌کنند و گاه عقب می‌نشینند. کارگران ایران به واسطه وضعیت اجتماعی‌شان (همانند بسیاری از همان‌ها که در شورش‌های خودانگیخته شرکت می‌جویند) از بسیاری مسائل اجتماعی و فرهنگی دورافتاده‌اند. در بسیاری موارد محافظه‌کارترین هستند، حتی در رابطه با مسائل اقتصادی خودشان. به‌سختی در مبارزه شرکت می‌کنند. سخت‌تر از آن، سازماندهی را می‌پذیرند. از کارگران فعال و سازمانده پیرسید، به شما خواهند گفت که سازمان‌دهی یک اعتصاب برای افزایش حقوق، عقب‌افتادگی دستمزد و غیره چه اندازه دشوار است. اما وقتی اعتصاب یا اعتراضی به راه می‌افتد، گاهی فعالان به این تصور اشتباه دچار می‌شوند که با آن جمعیت اعتصاب‌کننده کارهای زیادی

می‌توان انجام داد. هنر سازمان‌دهی یک حرکت به شکل کلی در عدم به درازا کشیدن آن است، در غیر این صورت ممکن است به نظر برسد که کارگران غیرطبقاتی و محافظه‌کارانه برخورد می‌کنند. روز اولی که در کارخانه‌ی چیت‌سازی ری را به روی کارگران بستند، تمام کارگران پشت در اجتماع کردند. یک سال و نیم بعد، تنها پانزده شانزده نفر از آنان باقی‌مانده بودند. آیا این منصفانه و واقع‌بینانه است که حرکت سایرین را محافظه‌کارانه و غیرطبقاتی قلمداد کنیم؟

اگر طبقه را نه صرفاً یک کمیت اجتماعی بلکه آن را در حرکت اجتماعی‌اش در نظر بگیریم، کارگران ایران در مراحل آغازین حرکت خود هستند و از این زاویه کارگران ایران اصطلاحاً طبقه نامیده می‌شوند و هنوز هیچ‌کدام از خصوصیات یک «طبقه برای خود» را پیدا نکرده‌اند. از آن‌جا که طبقه به‌مثابه‌ی عنصری اجتماعی دارای کمیت و کیفیت خاص خود است، فقط حرکت واکنشی نخواهد داشت. بنابراین چون طبقه صرفاً یک کمیت اجتماعی نیست و پراتیک اجتماعی دارد الزاماً رشد خواهد کرد و اگر با مبارزه‌ی واکنشی ماشین‌شکنی و اقتصادی شروع می‌کند، به سندیکاسازی در محل کار و سپس منطقه و کشور می‌رسد و فراتر از آن سازمان‌های سیاسی و شوراهای و کمیته‌های کارخانه و غیره خود را بنا می‌کند. ما هنوز در مرحله‌ی به‌اصطلاح مبارزه‌ی «خودبه‌خودی» کارگران هستیم. این اصطلاح را به‌عمد در گیومه گذاشته‌ام تا بر سویه و برداشت نادرست از آن در ادبیات کارگری تأکید کنم. هیچ حرکتی، هر قدر هم ساده نمی‌تواند خودجوش شروع شود و دقیقاً بر نوعی آگاهی متکی است. فعالان حوزه‌ی کارگری از آگاهی فقط آگاهی «انقلابی» و «سوسیالیستی» را می‌شناسند، نهایتاً به‌نوعی آگاهی «دمکراتیک» نیز اشاره می‌کنند. در حالی که در بسیاری از مراکز کار، و به‌ویژه در محیط‌های کاری که کارگران غیرمقیم و غیرثابت در آن‌ها مشغول به کار هستند — از جمله کارهای پروژه‌ای — حرکات و اعتراضات کارگری بر پایه‌ی اعتماد به‌نوعی پیش‌کسوتی آغاز می‌شود. در این نوع از روابط و مناسبات کارگران باسابقه، خوش‌نام و معتمد نقش پرننگی دارند و به‌همین علت است که برای نمونه کارگران هفشجانی در اعتصاب کارگران پروژه‌ای پیشاهنگ و تعیین‌کننده می‌شوند. این در درجه‌ی نخست نشان‌دهنده‌ی ضعیف بودن آگاهی جمعی و طبقاتی کارگران است (و متأسفانه چنین است) اما در وهله‌ی دوم بیان‌گر نوپایی این آگاهی است و نشان می‌دهد که ما در ابتدای راه هستیم.

همان‌گونه که در ابتدای نوشته اشاره شد، به رغم نکات پربار و ارزنده‌ای که در مقاله‌ی علی فرزانه در رابطه با آسیب‌شناسی مبارزات طبقه‌ی کارگر ایران مطرح شده است، همچنان درک آلترناتیو ارائه‌شده از سوی او با دشواری روبه‌روست. زیرا شورش‌های خیابانی خودانگیخته، که در جای خود نوعی انقلاب‌های کوچک هستند، پیش‌بینی‌پذیر نیستند و در نتیجه در هنگام وقوع نیز سازماندهی آن‌ها بسیار دشوار و یا غیرممکن است. بنابراین ممکن است به این نتیجه برسیم که باید آن‌ها را از پیش و از ابتدا سازمان‌دهی کنیم، که در

این صورت دیگر خودانگیخته نخواهند بود. آیا منظور نویسنده از طرح این مسئله چنین نتیجه‌ای است؟ چون صرف برشمردن برتری‌های شورش نسبت به مبارزات اقتصادی و سازمان‌دهی آن‌ها، که بسیار وقت‌گیر و کسل‌کننده است، هیچ چیز را ثابت نمی‌کند. چون در آن صورت به همین سیاق می‌توان ساده‌انگارانه گفت انقلاب کارگری بهتر و موثرتر از اعتصابات کارگری یا شورش‌های خودانگیخته خیابانی است چون می‌تواند کار را یک‌سره کند.

اگر به همین شورش‌های خیابانی نگاهی از نزدیک‌تر بیان‌دازیم می‌توانیم ارزیابی دقیق‌تری از دستاوردهای چنین مبارزاتی داشته باشیم.

آقای فرزانه در ادامه می‌نویسد: «رژیم در مواجهه با شورش با موقعیت فوق‌العاده‌ای مواجه می‌شود که به کارگیری فوری همه‌ی توش و توان انتظامی، امنیتی و تبلیغاتی‌اش را به او تحمیل می‌کند. وخامت و فشار موقعیت فوق‌العاده رژیم را وادار می‌کند خلاف مبارزه‌ی صنفی که با تاکتیک فرسوده‌کردن معترضان از طریق کم‌محلّی از گذشت زمان به نفع خود استفاده می‌کند، در این‌جا ناگزیر تاکتیک کوتاه‌کردن زمان و سرکوب فوری را در دستور کار قرار می‌دهد زیرا خلاف مبارزه‌ی صنفی با بیش‌تر شدن زمان ماندن در خیابان بر توان شورش افزوده می‌شود. زمان در موقعیت شورش علیه رژیم عمل می‌کند و باعث فرسودگی نیروهای قهری و بالاگرفتن اختلافات داخلی‌شان می‌شود. گرایش اصلی رژیم سرکوب‌آنی شورش و کشتن و زخم زدن و دستگیری گسترده است. مبارزه‌ی خونین از سوی دو طرف در اینجا کیفیت اصلی است — ۱۴ کشته با نام مشخص در شورش خوزستان، و چندین کشته و کور شده در شورش یک روزه‌ی اصفهان — به نحوی که دامنه‌ی آن رفته‌رفته گریبان خود نیروهای حکومتی را نیز می‌گیرد؛ خود رژیم در شورش آبان ۹۸ مدعی شد که تعداد زیادی از مأمورانش کشته شده‌اند.»

در این رابطه چند پرسش مطرح می‌شود: ۱- آیا قصدمان از شورش تحلیل بردن نیروهای قهری رژیم است؟ ۲- بدیهی است که همگان می‌دانند که شرکت در هر نوع مبارزه در رژیم استبدادی با بی‌کار شدن، زندان رفتن، احتمالاً شکنجه شدن و حتی کشته شدن همراه است، اما بالا بودن میزان زخمی‌ها و کشته‌ها یا شکنجه‌ی انسان‌ها را آیا می‌توان به عنوان ملاکی برای پیشروی یک جنبش و دستاوردهای آن معرفی کرد؟ ۳- آیا پیامدهای این نوع حرکات و میزان انرژی‌ای را که از توده‌ی مردمان این کشور می‌گیرد مورد توجه قرار داده‌ایم، که به سادگی آن را به‌عنوان آلت‌رناتیو مبارزات به‌اصطلاح «صنفی» مطرح می‌کنیم؟

طرح شورش خیابانی به‌عنوان آلت‌رناتیو، نوعی احاله‌ی مبارزه به‌آینده‌ای نامعین است، اگر نگوئیم تعلیق به‌محال مبارزه است. به علاوه هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که کنترل بر چنین شورش‌های خودانگیخته‌ی خیابانی دارد و یا می‌تواند داشته باشد. شورش خیابانی حرکتی خارج از کنترل است، و در نتیجه حاکمیت



نیز به خود اجازه می‌دهد هرگونه سرکوبی را برای خاموش کردن آن به کار برد. ما تنها شاهد بخشی کوچکی از این سرکوب هستیم و بقیه‌ی ماجرا پشت دیوارهای زندان و در پروسه‌ی بازجویی‌ها و پس از آن رخ می‌دهد، که اغلب فقط کسانی از آن اطلاع دارند، که خود در آن موقعیت قرار می‌گیرند. این که در این چرخه چه سرکوب‌هایی صورت می‌گیرد و چه تعداد افراد گمنام زیر فشار چرخ‌دنده‌های ماشین سرکوب له می‌شوند و کرامت انسانی‌شان زیرسوال می‌رود، چندان ارزیابی و روشن نمی‌شود. چه بسا بسیاری از این افراد را از مبارزه و اعتراض دوباره ناامید و سرخورده کند.

ما چه‌گونه می‌توانیم رویکردی را به عنوان آلت‌رناتیو پیشنهاد کنیم که هیچ طرح و برنامه‌ای برای آن نداریم یا ارائه نمی‌دهیم. هر مبارزه‌ای فرایند خاص خود را دارد و در نتیجه شرکت‌کنندگان در همان فرایند می‌توانند تا حد ممکن آن را بشناسند و کمبودها و اشتباهات آن را بررسی و در جهت برطرف کردن آن اقدام، و به مثابه‌ی تجربه منتقل کنند. ولی شورش‌های خیابانی تا زمانی که صرفاً در اثر جرقه‌ای آغاز می‌شوند و بنا به موضوع خود توده‌ی معینی را بسیج می‌کنند و پیرو سرکوبی که صورت می‌گیرد طی زمانی معین خاموش می‌شوند، نمی‌توانند تجربه‌ای را منتقل کنند. زیرا سران و یا پیش‌قراولان آن، اگر کشته نشوند، شدیداً سرکوب می‌شوند و امکان شرکت مجدد در حرکت بعدی را نمی‌یابند.

چنین مبارزاتی بسیار انرژی‌بر هستند و تنها زمانی می‌توانند موثر باشند که راهی برای سازماندهی و پیوند دادن خود با دیگر جنبش‌ها بیابند. خیزش‌های خودانگیخته اگر قادر به سازمان‌دهی و برنامه‌ریزی نشوند، که عموماً نیز چنین هستند، حتی می‌توانند مورد سوءاستفاده دشمنان قسم‌خورده‌ی همان مردمان فعال در خیزش‌ها قرار گیرند. افزون بر این که این‌ها حرکات وسیع اجتماعی هستند و به طبقه‌ی خاصی منحصر نمی‌شوند، هرچند که شرکت‌کنندگان در آن را عمدتاً کارگران تشکیل بدهند. و بنابراین نادرست است که به مثابه‌ی آلت‌رناتیو مبارزه‌ی طبقاتی طبقه‌ی کارگر مطرح شوند.

آقای فرزانه آن‌چنان شیفته‌ی شورش خیابانی شده است که نه‌تنها آن را آلت‌رناتیو مبارزه‌ی «اقتصادی» کارگران، وجهی از مبارزه‌ی طبقاتی کارگران، می‌داند بلکه آن را زمینه‌ساز انقلاب اجتماعی یا آن‌گونه که خود او فرموله کرده «ماده‌ی اولیه‌ی انقلابی اجتماعی» تلقی می‌کند. «دست‌به‌دست دادن خصلت‌های سه‌گانه‌ای که در بندهای گذشته درباره‌ی مزیت‌های شورش خیابانی نسبت به اعتصاب‌ها و اعتراض‌های صنفی بر شمرده شد، این خصلت مرکب را به شورش خودانگیخته می‌دهد که در وضعیت مشخص کشور ما در شرایطی بتواند ماده‌ی اولیه‌ی انقلابی اجتماعی را تأمین کند. زمینه‌ای که می‌تواند شرایط لازم را فراهم کند، تداوم کافی شورش در زمان و مکان است. دستگاه استبداد خود را بر هرچه کوتاه شدن زمان و مکان شورش متمرکز می‌کند، و انقلاب در پاسخ حد تداومی را از شورش خودانگیخته انتظار دارد که در آن بتواند سازماندهی سرهم‌بندی‌شده‌ی رژیم را در زیر فشار وضعیت حساس شورش، خسته و ناکارآمد کند

و خود را از خودانگیختگی مزمینی که به علت تداوم تاریخی استبداد بدان مبتلا است رها کند. هرچند تاکنون چنین حدی از مقاومت در شورش‌های خیابانی دوران حاکمیت جمهوری اسلامی وجود نداشته است، ولی با پُر شدن شکاف میان مبارزه‌ی صنفی و شورش‌های خیابانی از راه سرریز اولی به دسترسی به چنین حدی ممکن است. در آن صورت زمینه برای ایجاد ستادهای دموکراتیک منطقه محوری مهیا می‌شود که در مرکز آن کارگران پیشرو متشکل و به نهادهایی تبدیل می‌شوند که این دو نوع مبارزه در آن‌ها به وحدت ارگانیک می‌رسند تا هم جنبه‌ی «سراسری» اعتراض‌های صنفی تحت هماهنگی آنها تقویت شود و هم نصاب زمانی و مکانی شورش خیابانی برای عبور از فاز خودانگیختگی به‌طور کلی به دست آید.»

طرح چنین مسائلی بیش‌تر به بیان آرزوها شبیه است تا تحلیلی اجتماعی از مبارزه و ارائه راه‌حل و آلترناتیو. قبل از هر چیز آقای فرزانه موظف است برای خواننده روشن کند که تصورش از انقلاب اجتماعی چیست، که شورش خیابانی می‌تواند «ماده‌ی اولیه‌ی» آن باشد. انقلاب اجتماعی پیش‌رفته‌ترین، آگاهانه‌ترین و وسیع‌ترین حرکت اجتماعی است، که می‌رود تا اجتماعی را از ضلالت و ذلت سرمایه‌داری و برتری طبقاتی آزاد کند. آگاهی ناظر بر این انقلاب، آگاهی سوسیالیستی است که حتماً در پراتیک مبارزه سوسیالیستی به‌حدی از رشد رسیده و آن قدر گسترده و همه‌گیر شده است که تحت آموزه‌های آن نسبتاً همه‌ی لایه‌های مردمان اجتماع علاوه بر آن که می‌دانند چه نمی‌خواهند، می‌دانند چه می‌خواهند و برای آن طرح و نقشه‌ی اولیه‌ای دارند. حال شورش خیابانی که از بطن رابطه‌های خودبه‌خودی و سازمان‌نیافته و بر مبنای جرقه‌ای، چه بسا حساب‌نشده، زاده شده است چه‌گونه می‌تواند ماده‌ی اولیه آن باشد! ادبیات به‌کار رفته در این جا مطابق با خود طرح، حساب نشده و باری‌به‌هرجهت است و نه‌تنها هیچ توضیحی ارائه نمی‌دهد، هیچ تعهدی نیز پشت آن نیست. مشخص نیست چرا خواننده باید بپذیرد که «انقلاب در پاسخ حد تداومی را از شورش خودانگیخته انتظار دارد که در آن بتواند سازماندهی ....» و در نتیجه «با پُر شدن شکاف میان مبارزه‌ی صنفی و شورش‌های خیابانی از راه سرریز اولی به [دومی] دسترسی به‌چنین حدی ممکن است.» این انقلابی که در این جا مطرح می‌شود چیست؟ مگر انقلاب خارج از پراتیک انسان‌های اجتماع معینی، وجود دارد؟ این انقلاب ناموجود چیست که به شورش خیابانی امر می‌کند که باید دوام بیاورد، تا هم خود از «خودانگیختگی» رها شود و هم شکاف مابین خود و مبارزه‌ی صنفی را پر کند، آن‌هم با سرریز اولی به دومی؟ اگر انقلابی وجود دارد، که در آن صورت بهتر است به شورش خیابانی امر به آرامش و برداشتن قدم‌های سنجیده کند و کلیه انرژی‌ها را صرف پیش‌برد انقلاب کند و در نتیجه حرکات شورشی جنبه‌ای آگاهانه خواهند یافت و نقشه‌مند توده‌ی هرچه وسیع‌تری را بسیج خواهند کرد و با حداقل هزینه ارتجاع را به‌عجز خواهند انداخت، که در آن صورت دیگر حرکات شورشی خودانگیخته نخواهند بود.

آقای فرزانه در بخش چهارم مقاله تاکید می‌کند که:

## «شورش خیابانی به جز از نظر طبقاتی، از نظر جغرافیایی نیز گرایش به سراسری شدن دارد و خصلت ملی و ضد استبدادی اش با خصلت ضد سرمایه‌داری ممزوج است.»

خواننده چرا باید این همه حکم را بدون استدلال از نویسنده بپذیرد؟ آیا خود آقای فرزانه توجه کرده است که تا به حال چند حکم صادر کرده است، بدون آن که استدلال و توضیحی برای احکام خود آورده باشد؟ شورش چرا حتماً توانایی و پتانسیل سراسری شدن را دارد ولی مبارزه‌ی طبقاتی ندارد؟ شورش چرا ضرورتاً جنبه‌ی طبقاتی دارد ولی مبارزه اقتصادی کارگران غیرطبقاتی است؟ چرا شورش خصلت ملی و ضد استبدادی اش ممزوج با خصلت ضد سرمایه‌داری است؟ گویا نویسنده مقاله ضرورتی برای توضیح نظرات و احکامش به خواننده نمی‌بیند و خواننده را در تاریکی نگاه می‌دارد.

علاوه بر اشارات بالا می‌بایست تاکید کرد که طبقه‌ی کارگر ایران تحت حاکمیت استبدادی‌ای که خود را بلاواسطه در مقابل کارگران قرار می‌دهد مبارزه می‌کند. این حاکمیت همان‌گونه که تاب تحمل هیچ‌گونه نهاد مدنی را ندارد، نهادهای کارگری چون سندیکا و غیره را نیز مزاحم و خطرناک ارزیابی می‌کند و آن‌ها را در تمام فرایندهای شکل‌گیریشان به شدت سرکوب می‌کند. کارگران بدون نهادهای طبقاتی خود نه تنها قادر نیستند مبارزات خود را پیش ببرند، بلکه نمی‌توانند به آن‌ها شکل و کیفیت طبقاتی ببخشند. ما هنوز پس از سال‌ها تلاش، برای سازمان‌دهی یک اعتصاب به کارگران معتمد، با سابقه، خوش‌نام و احتمالاً استادکار متکی هستیم. و در فقدان هرگونه تشکل، به راحتی یا در ابتدای فعالیت و یا پس از مدت کوتاهی، سرکوب می‌شویم، بی‌کار می‌شویم، به زندان می‌افتیم، ممنوع‌الشغل می‌شویم و یا به لایه‌های پایین‌تر طبقه‌ی کارگر سقوط می‌کنیم.

به همه‌ی این دلایل تاکید بر تشکل طبقاتی کارگران از اهمیت و ضرورت ویژه‌ای برخوردار است. رها کردن و دست کشیدن از این حوزه‌ی مبارزه شاید برای افراد و گروه‌های اجتماعی‌ای که در جهت دستیابی به مطالباتی غیر از مطالبات مشخص طبقاتی حرکت و مبارزه می‌کنند، مجاز باشد ولی برای خود کارگران می‌توان گفت خیانت به هم طبقه‌ای‌هایشان است. کارگران می‌بایست در همان چارچوب طبقاتی و دستاوردهای تاقنونی‌شان راه‌یابی کنند. اگر ساختن علنی سندیکا مشکل و یا ناممکن است، راهی باید یافت که آن را ممکن سازد. اگر سندیکا پاسخگوی مشکلات کارگری نیست، باید به سراغ دیگر انواع تشکل‌ها رفت. شاید باید به این فکر کرد که نوع خاصی از تشکل‌یابی را منطبق با روحیه کارگر ایرانی و وضعیت کشور ایران به جریان انداخت. به هر حال یافتن راه بایستی در همان چارچوب مبارزه‌ی طبقاتی باشد. روشی که حداقل آسیب را به کارگران بزند، آنان را در مقابل سرکوب حفظ کند، و نه تنها حیات کارگران را برهم نهد، که کرامت انسانی آن‌ها به خطر نیندازد.

نمی‌توان ادعا کرد که تنها راه مبارزه با حاکمیت و سلطه، مبارزه‌ی طبقاتی کارگران است. ولی می‌توان ادعا کرد که راه مبارزه برای سوسیالیسم، ارتقای آگاهی و مبارزه‌ی طبقاتی است و جدا از آن نه سوسیالیسمی در کار خواهد بود و نه منافع طبقه‌ی کارگر در نظر گرفته خواهد شد. بنابراین در این جا مرزبندی‌ای شکل خواهد گرفت، که قطب‌نمای آن منافع طبقاتی خواهد بود. معیار حتی می‌تواند منافع طبقاتی طبقه‌ی کارگر نباشد ولی رادیکالیسم این مبارزه در نهایت بر مبارزه و انقلاب اجتماعی تأثیرات عمیقی می‌گذارد که ممکن است در مسیری متفاوت با مبارزات انجام شده به تعویض قدرت بیانجامد. در نهایت رویکرد و راهبردی که سازمان‌دهی کار را بدون تغییر نگاه می‌دارد و کارگر را در موقعیت خود به‌عنوان کارگر تثبیت می‌کند تنها می‌تواند به بازتولید وضعیت اسفبار کنونی در لباسی دیگر منجر شود.